

سید محمود دعایی فرزند حجت الاسلام سید محمد دعایی یزدی معروف به سید محمد زارچی در 27 فروردین 1320 در یزد متولد شد .

چهارساله بود که از پدر دورافتاد و به مادرش در کرمان پیوست و نزد مادر رشد کرد . به گفته خودش در دوران نوجوانی: «به دلیل پابندی های عمیق مادرم و تربیت ریشه ای مذهبی به معارف مذهبی علاقمند شدم و تصمیم گرفتم به سلک روحانیت دربیایم»

دعایی در پایان دوران تحصیل در دبیرستان در مدرسه معصومیه کرمان به تحصیل علوم حوزوی روی آورد . آغاز تحصیل دعایی در مدرسه معصومیه با شروع نهضت روحانیت در سال های اولیه دهه 1340 همزمان شد. او که به دلیل علاقه شخصی به سلک روحانیت درآمد بود با پشتکار و حمیت فراوان در نزد اساتیدی همچون مرحوم صالحی سرپرست حوزه علمیه کرمان ، آیت الله حاج شیخ محمد روحانی و چند استاد دیگر دروس حوزوی را فراگرفت . به گفته خودش در دوران تحصیل علاوه بر بهره گیری از فضایل علمی آیت الله روحانی ، به شدت تحت تاثیر سجایای اخلاقی ایشان قرار گرفت تا به آنجا که : «به طوری شیفته سجایای اخلاقی ایشان شده بودم که ایشان را به عنوان الگو انتخاب کردم »

دعایی در حوزه علمیه کرمان با برادران حجتی کرمانی (محمد جواد، علی و محمد) و موحدی کرمانی آشنا شد و رابطه ای عمیق بین او و آنها تا پایان عمر برقرار شد. در همین ارتباطات و به ویژه در رابطه با محمد جواد حجتی کرمانی که چندسالی از ایشان بزرگتر بود و سابقه فعالیت به نفع فداییان اسلام را داشت بود که در راه مبارزه سیاسی قدم گذاشت . به گفته خود او از جمله نخستین فعالیت های ایشان تهیه و توزیع تراکت هایی علیه شخص شاه در جریان سفر محمدرضا پهلوی به کرمان بود . به گفته خودش : « هنگام سفر شاه به کرمان تراکت هایی را تهیه کردیم . خود من که در دوره دبیرستان تایپ را آموزش دیده بودم دستگاه تایپی ...گرفتم . آن گاه در مدرسه یا منزل اعلامیه ها و تراکت ها را چاپ می کردیم . این تراکت ها علیه شاه و خطاب به مردم بود . » علاوه بر توزیع اعلامیه ، دعایی و دوستانش در جریان این سفر اقدامات عملی نیز داشتند که از آن جمله به آتش کشیدن طاق نصرتی بود که برای خیر مقدم برپا شده بود .

دعایی چندی بعد از قیام 15 خرداد 1342 از کرمان راهی قم شد . در قم در محضر اساتیدی همچون آیات سلطانی، فاضل لنکرانی، مکارم شیرازی، سبحانی، اعتمادی و آقا سیدرضا صدر مکاسب و کفایه و رسل را آموخت . وی در همان حال و در کنار فراگیری علوم حوزوی به فعالیت های سیاسی نیز پرداخت . بعد از آزادی امام خمینی از زندان سال 1342 دعایی به دیدار ایشان رفت و از همان زمان رابطه عمیق مرید و مرادی میان وی و رهبر انقلاب ایجاد شد . در جریان برگزاری جشنی که به مناسبت

آزادی امام خمینی در شهر قم برگزار شد دعایی جوان نیز به عنوان یکی از ماموران ویژه انتظامات مراسم برگزیده شد .

بعد از تبعید امام خمینی به ترکیه و از آنجا به عراق ، فعالیت‌های سیاسی طلبه‌ها و روحانیان طرفدار ایشان و از جمله سید محمود دعایی نیز به شکل مخفیانه و با سرعتی بیشتر ادامه پیدا کرد . انتشار نشریات بعثت و انتقام از جمله این فعالیت‌ها بود که دعایی به همراه مرحومان ربانی شیرازی، هاشمی رفسنجانی، محمد جواد باهنر، سیدهادی خسروشاهی و علی حجتی کرمانی در نشر و توزیع آن نقش داشت . در باره تهیه دستگاه تکثیر و توزیع این نشریات دعایی چنین می گوید : «خاطر من هست که آن موقع هنوز معمم نشده بودم و کلاه نمدی روی سرم بود و عبایی هم داشتم . دستگاه [تکثیر] را در عقب تاکسی گذاشتم و به سرعت به میدان شوش آوردم و از میدان شوش با سواری به قم آوردم و در جایگاه خودمان در منزل آقای شریفی گذاردم ... در تهران [با] آقای سید محمدباقر مهدوی کرمانی... قرار گذاشته بودیم . من بسته های نشریه را در یک کارتن مشخص قرار داده و در دفتر ایشان می-گذاشتم و با کمک آشناهایی که آقای باهنر در دانشگاه داشتند فردی از طرف انجمن اسلامی دانشجویان روز بعد می آمد و آنها را برمی-داشت و توزیع می کرد .»

به جز نشریات مزبور یکی دیگر از فعالیت-های دعایی و دوستانش در این دوران تکثیر و توزیع اعلامیه های امام خمینی بعد از تبعید ایشان بود . این فعالیت-ها حساسیت ماموران ساواک را برانگیخت و در همین ارتباط عده ای بازداشت شدند . یکی از بازداشت شدگان تحت شکنجه اسامی عده ای از افراد ی را که در این رابطه می دانست برای ساواک افشا کرد . افراد بازداشت شده دعایی را به نام موسوی می شناختند و از هویت واقعی وی اطلاع نداشتند و به همین دلیل ساواک در پی دستگیری موسوی اهل کرمان بود . به گفته دعایی : «من دیدم هرچه موسوی هست را دارند می گیرند » به همین جهت به توصیه دوستانش و از جمله هاشمی رفسنجانی که از زندان پیغام داده بود در صدد خروج از ایران برآمد .

پیش از آن او یک سفر چندماهه برای دور ماندن از چشم‌ها و دیدار با امام به عراق داشت . در همان سفر کارت مدرسه علمیه آقا سید عبدالله شیرازی را هم گرفته بود . این کارت مجوز عبور در معابرو جاده ها و بزرگراه های عراق بود و در مجموع برای یک اقامت مخفی و نیمه مخفی مفید بود .

دعایی بعد از تاکیدات دوستان و همفکران تصمیم به خروج از ایران گرفت و به همراه خود دونا مه نیز برد . نامه اول از آیت الله منتظری خطاب به آقای قائمی روحانی ساکن آبادان نوشته شده بود . در نامه تاکید شده بود که وی از کسانی است که باید به سرعت از ایران خارج شود و شما در این زمینه به ایشان کمک کنید

نامه دوم نوشته حاج آقا مرتضی حائری فرزند مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری موسس حوزه علمیه قم خطاب به آقای سید مرتضی خلخالی بود . آقای خلخالی در نجف از اصحاب آیت الله العظمی خویی بود و در عین حال ارتباط خوبی با آیت الله خمینی و یاران ایشان داشت . آقای خلخالی متولی چند مدرسه علمیه در نجف بود و از این جهت از امکانات نسبتاً خوبی برای کمک به طلاب برخوردار بود . آقای

حائری در نامه خود از آقای خلخالی خواسته بود تا در تهیه حجره و پرداخت شهریه به دعایی جوان یاری رساند .

دعایی همراه با نامه‌ها بلافاصله راهی آبادان شد و به دیدار آقای قائمی رفت. در ملاقات با ایشان شنید که ساواک برای یافتن او به آقای قائمی هم مراجعه کرده است. در آبادان به توصیه آقای قائمی عمامه سیاه خود را برداشت و به جای آن با عمامه سفید و همراه با راه بلدی به نام صمد با پای پیاده و بخشی را هم با بلم طی کرد و راهی عراق شد . پس از گذشتن از مرز دعایی در برگه ای خبر سلامت خود را به همراه عمامه سفید به صمد داد تا به دست آقای قائمی برساند .

دعایی شب اول اقامت خود در عراق را این گونه توصیف کرده است : «او عمامه سفید من را گرفت و برگشت . من به اول جاده فاو رسیدم برای اتومبیل‌هایی که عبور می‌کردند دست بلند می‌کردم ولی نمی ایستادند. هوا که تاریک شد وحشت کردم . خود را در وسط بیابان و آن دهات اطراف که صدای پارس سگ‌هایشان می‌آمد تنها یافتم . تنها وسط بیابان کشوری که در آن بیگانه بودم و هیچ آشنایی نداشتم . وحشت زده شدم و تصمیم گرفتم در میانه جاده بایستم و به هر قیمتی اتومبیلی را نگاه دارم . »

در آن وانفسای شب ، از قضا نخستین ماشینی که از راه رسید ماشین پلیس عراق بود که او را باخود به پاسگاه برد . افسر مسئول پاسگاه با طلبه بازداشتی همدلی نشان داد و نه تنها او را به ایران بازنگرداند بلکه با راهنمایی او به مسافرخانه‌ای در بصره رفت و شب را در آنجا گذراند و روز بعد عازم نجف شد . در نجف بعد از زیارت حرم مطهر مولای متقیان(ع) به منزل امام خمینی رفت . در ملاقات با ایشان اعلامیه تکثیر شده را که در جلد یک کتاب جاسازی کرد بود به آیت الله خمینی نشان داد.

دعایی در نجف با توصیه آقای خلخالی در مدرسه سید محمد کاظم طباطبایی اقامت گزید . مدرسه ای که مقررات ویژه ای داشت و طلاب را به رعایت مقررات سخت گیرانه ملزم می‌کرد .

دعایی بعد از تثبیت در نجف فعالیت‌های سیاسی را خود پی گرفت و حجره وی در مدرسه طباطبایی کانون سازماندهی مبارزات ایرانیان طرفدار نهضت روحانیت و مخالفان رژیم شاه شد . در همین حجره تاسیس و اداره یک برنامه رادیویی علیه رژیم پایه گذاری شد . برنامه ای که در دو دوره و به مدت هفت سال ادامه داشت .

برنامه طراحی شده توسط دعایی و دوستانشان ابتدا از رادیو بغداد تحت عنوان نهضت روحانیت در ایران، پخش می شد . مدت پخش 20 دقیقه تا نیم ساعت بود و تنها حاج سید مصطفی خمینی از گرداننده آن یعنی سید محمود دعایی خبر داشت و لا غیر .

در آن زمان تیمسار تیمور بختیار از عوامل کودتای 28 مرداد و نخستین رییس ساواک به دلیل اختلاف با رژیم شاه به مخالفت با شاه برخاسته و در عراق فعالیت‌هایی علیه رژیم شاه داشت . از جمله این فعالیت ها یکی هم برنامه رادیویی بود که از سوی عوامل بختیار از رادیو پخش می شد .

با موفقیت برنامه نهضت روحانیت، بختیار به همراه مسئول دفتر صدام که آن زمان معاون رییس جمهور عراق و گرداننده اصلی نظام بعثی بود در محل رادیو بغداد و با مسئول برنامه نهضت روحانیت به گفتگو می‌نشینند. بختیار در گفت و گو با دعایی از ایشان خواست تا با ادغام برنامه خود با برنامه رادیویی بختیار همکاری مشترکی را با یکدیگر آغاز کنند. دعایی بعد از مشورت با حاج سید مصطفی خمینی از پذیرش درخواست بختیار خودداری کرد. به گفته خودش: «دیگر برنامه را اجرا نکردم و به حاج آقا مصطفی گفتم من به این آلودگی تن نخواهم داد. حاج آقا مصطفی هم سخنان من را پسندید.»

به همین دلیل به رغم فشارها و تهدیدها اطرافیان بختیار و عراقی‌ها در حدود یک ماه برنامه رادیویی قطع شد ولی بعد از یک ماه بختیار و حامیان عراقی‌اش مجبور به پذیرش خواسته دعایی شدند و در نتیجه پخش برنامه از سر گرفته شد.

بعد از چندی عنوان برنامه رادیویی نهضت روحانیت به «صدای روحانیت مبارز ایران» تغییر یافت و از آن به بعد تحت این عنوان روزانه به مدت 40 دقیقه از رادیو بغداد پخش شد. به گفته دعایی بخشی از مطالب برنامه رادیویی در تهران از سوی تیمی که حاج سید احمد خمینی در تهران تشکیل داده و از جمله نویسندگان آن «سید محمد خاتمی» بود تهیه و به دست ایشان می‌رسید. علاوه بر آن مرحوم شهید منتظری از جمله کسانی بود که برای پخش از رادیو مطالبی را آماده می‌کرد و به عراق می‌رساند. به گفته دعایی: «بیشترین همکاری را با من شهید محمد منتظری کرد. ایشان نامه‌های خوبی برای ما می‌نوشت و نوارهای خوبی می‌فرستاد. به عنوان مثال نوار سخنرانی‌های قبل از تبعید امام را که در ایران بود برای ما می‌فرستاد. به خاطر دارم که مجموعه این نوارها را در داخل محفظه پلاستیکی خیلی محکمی پیچیده بود و در یک ظرف بزرگ عسل قرار داده بود و فرستاد.»

در رادیو علاوه بر مطالب سیاسی، سرودهای انقلابی فلسطینی و مصری، آثار دکتر شریعتی، دفاعیات مبارزان و مخالفان رژیم شاه و اعلامیه‌های سازمان‌ها و احزاب مخالف نیز پخش می‌شد.

در اوایل دهه 1350 همزمان با اوج گیری مبارزه مسلحانه و چندی بعد از تاسیس سازمان، دعایی نیز با سازمان مجاهدین خلق ارتباط نزدیکی پیدا کرد و بعد از یک دوره به عضویت سازمان درآمد.

نخستین آگاهی از تشکیل چنین گروهی در جریان ربودن هواپیما و انتقال آن به بغداد در سال 1349 پدید آمد. اعضای سازمان مجاهدین خلق هواپیمایی که شش تن از اعضای آن را برای تحویل به ساواک از دبی به تهران می‌برد در میانه راه از مسیر خارج و آن را در فرودگاه بغداد به زمین نشانند. در ابتدای امر ماموران امنیتی عراق به مدت زیاد این افراد را به گمان آن که مامور ساواک هستند تحت شدیدترین شکنجه‌ها قرار دادند. سازمان مجاهدین برای رهایی آنها از چنگال رژیم بعثی فردی را برای ارتباط با آیت الله خمینی و درخواست دخالت ایشان برای آزادی زندانیان به نجف فرستاد. این فرد مرتضی (تراب) حق شناس نام داشت و قبلاً طلبه بود و از زمان حضور در حوزه علمیه با دعایی آشنا بود. وی حامل دونا مه از سوی آیت الله طالقانی و آیت الله زنجانی برای آقای خمینی بود. فرستاده سازمان نامه را که با مرکب نامرئی نوشته شده بود در حضور ایشان مرئی کرد. همان نامه‌ای که با آیه: "انهم فتیه آمنوا بر بهم وزدناهم هدی" آغاز شده بود.

امام خميني بعد از خواندن نامه به آقاي دعائي گفت كه در اين قضيه دخالت مستقيم نخواهند كرد ولي به ايشان اجازه داد كه از راههاي ديگر قضيه را پيگيري كند . دعائي از طريق ژنرال پناهيان كه از اعضاي قديمي فرقه دمكرات بود و رابطه خوبي با عراقي‌ها داشت توانست ماموران بعثي را متقاعد كند كه اين افراد مخالفان رژيم شاه هستند و در نتيجه آنها آزاد شدند .

از آن به بعد رابطه سازمان مجاهدين با دعائي بيشتري شد و آنها سعي كردند تا او را به عضويت در سازمان تشويق كنند . و از همان زمان همكاري آنها آغاز شد .

همكاري دعائي با سازمان جنبه هاي گوناگوني داشت . از جمله آن كه دعائي بعد از دريافت سهم الارث خود كه توسط برادرش براي فرستاده شده بود را به دو قسمت تقسيم كرد . با يك سوم از آن به همراه مادر به زيارت خانه خدا رفت و دوسوم بقيه را به سازمان مجاهدين خلق اهدا كرد . سعيد محسن عضو رهبري سازمان با اطلاع از اين كمك اشك ريخته بود بدون نام بردن از دعائي به اين مساله اشاره كرد و گفت : ما درقبال آن كمكي كه يك معلم كه در شرايط بسيار ساده زندگي مي كند به ما مي كند مسئوليم . ما لايق اين پولها نيستيم . اين پولها مسئوليت ما راسنكين تر مي كند . دعائي در حالي تمام سرمايه خود را براي مبارزه با شاه به سازمان داده بود كه خود در شرايط بسيار سخت زندگي مي كرد و زيستي بسيار ساده داشت .

در اين ميان او يك بار نيز براي نقل و انتقال دوازده تن از اعضاي سازمان و از جمله شهيد محمد يقيني مخفيانه به ايران آمد و در خروج از كشور آنها نقش موثري ايفا كرد .

با تغيير و تحولات درون سازمان و تغيير ايدئولوژي دعائي نيز ارتباط خود را با آنها قطع كرد . يكي از اعضاي سازمان كه با دعائي در عراق در ارتباط بود بعد از جدا شدن وي در گزارشي درباره وي نوشت : « من تصورم اين است كه انتخاب فلاني يك فريب و اشتباه بوده ست وفلاني عميقا به مباني فكري آقاي خميني پاييند و نسبت به مباني تئوريك سازمان دچار شك و ترديد است و من فكر مي كنم در نهايت عنصر نامناسبي براي سازمان باشد . »

دعائي در بيان خاطرات خود از آن روزها ي گويد : « وقتي اين گزارش را خواندم از يك طرف به دليل اين كه در خلال چندسال فعاليت در سازمان هنوز در عقايد فكريام تزلزلي پديد نيامده است خوشحال شدم . احساس خوبي داشتم از اين كه هم مسلمان هستم و هم به راه و خط امام اعتقاد دارم . از طرف ديگر از اين كه مي ديدم از سوي سازمان شكي نسبت به من هست و نامبره تلقي اين چيني در مورد من دارد جا خوردم »

بعد از جدائي ، دعائي از سوي سازمان مورد تهديد قرارگرفت . ولي دعائي به رابط سازمان چنين پاسخ داد: « پوزخندي زدم و گفتم : از اين تهديد ها نمي ترسم . »

دعائي در نجف علاوه بر فعاليت هاي سياسي و حضور در بحث هاي حوزي ، از جمله نزديكترين افراد در بيت امام خميني و به شخص ايشان بود . از جمله وظائف ايشان در آن دوران تماس با مقامات

سیاسی و امنیتی عراقی برای انتقال نظرات امام و متقابلاً طرح خواست ها و اعلام محدودیت های آنها بود .

درمهر سال 1356 به همت شهید محمد منتظری ، سید محمود دعایی و جمعی دیگر از روحانیان و نیروهای مبارز مقیم خارج از ایران اقدام مهمی صورت گرفت که تاثیر زیادی در فضای آن روز برجای گذاشت. این اقدام برگزاری يك تحسن و روزه سياسي در كليساي سنت-مري در اعتراض به وضعیت وحشتناك زندانيانسياسي در ايران بود آنها همچنین خواستار آزادي همه زندانيان سياسي و از جمله آيت الله طالقاني، آيت الله منتظري ، مهندس عزت الله سحابي، مهندس لطف الله میثمی و چند تن دیگر شدند . این اقدام موجب ایجاد جو تبلیغاتی بزرگی علیه رژیم شد . به دنبال این اقدام جمعی در تهران به رهبری مهندس بازرگان و دکتر یدالله سحابی با تحسن و تظاهرات در صحن حضرت عبدالعظیم از این اقدام آنها حمایت و پشتیبانی کردند .

در سال های پایان حضور در نجف دو اتفاق به فاصله کمتر از شش ماه دعایی را سخت متاثر کرد . نخست فوت مشکوک دکتر علی شریعتی در لندن بود که دعایی سخت به شخصیت و آرای وی علاقه داشت . در جریان تشییع و تدفین جنازه دکتر شریعتی در دمشق دعایی از جمله کسانی بود که فعالانه در جریان قرارداشت.

حادثه دیگر که در آبان 1356 اتفاق افتاد درگذشت مشکوک حاج مصطفی خمینی بود که رابطه ای عمیق و دوستی صمیمانه ای میان آنها برقرار بود . نخستین کسی که از این اتفاق آگاه وبر بالین حاج آقا مصطفی حاضر شد سید محمود دعایی بود .

دعایی ماجرای فوت آقا مصطفی را این طور نقل کرده است : « آن روز صبح برای تهیه نان بیرون رفته بودم هنوز آفتاب نزده بود دیدم ننه صغری دارد فریاد می کشد و پای برهنه می رود و بر سرش می زند . پیرزن می گفت خاک بر سرم شد ، آقا بدو ... سراسیمه رفتم دیدم که آن مرحوم پشت سجاده شان دراز کشیده اند ... بلافاصله خودم را به بیمارستان رساندم آنها آمادگی نداشتند که یک آمبولانس بفرستند ... حاج احمد آقا را خبر کردم با یک تاکسی ایشان را به بیمارستان رساندیم متأسفانه پزشک کشیک پس از معاینات اولیه تشخیص داد که ایشان از دنیا رفته اند . با علایمی که روی پوست بدن وجود داشت مشخص بود که مرگ طبیعی نبوده است. در خارج از بیمارستان یک ماشین نمره تهران بود که پس از شنیدن خبر مرگ ایشان به طرف بغداد رفت .»

دعایی بعد از درگذشت حاج آقا مصطفی بیش از گذشته به امام نزدیک شد و در اداره امور بیت ایشان مشارکت داشت . از جمله در جریان هجرت امام خمینی از عراق به پاریس دعایی نزدیک به سه ماه در عراق ماند تا امور مربوط به خانواده ایشان را سروسامان دهد و بعد از آن بود که در پاریس به امام ملحق شد .

دعایی در پرواز معروف به پرواز انقلاب به همراه امام وسایرین به ایران بازگشت . چندی بعد از انقلاب از سوی رهبری انقلاب به عنوان سفیر ایران در عراق تعیین و به بغداد بازگشت . درباره تعیین

انتخاب به عنوان سفیر در مصاحبه می گوید: « ووقتی مرحوم حاج احمد آقا آمد و این پیشنهاد امام را به من داد من به ایشان گفتم که مصلحت نمی دانم که سفیرشوم چرا که به هرحال من سابقه کار دیپلماتیک ندارم ... اگر از ناحیه ما به دلیل ناآشنایی با سیستم و اصول دیپلماتیک خطایی سربرزد دامن روحانیت را می گیرد و من ترجیح می دهم سفیر نشوم.... امام این عدم پذیرش را امام حمل بر تقوا کردند منتها فرمودند در دوران اقامتشان فلانی یعنی من که واسطه ما با مسئولان امنیتی و سیاسی عراق بوده اگر سفیر شود نشان دهنده نوعی حسن نیت از طرف ما است ... من از ایشان می خواهم که این پیشنهاد را بپذیرند . « در عراق دعایی استوارنامه خود را به احمد حسن البکر رئیس جمهوری عراق تسلیم کرد و از بهار 1358 فعالیت خود به عنوان سفیر جمهوری اسلامی ایران در عراق را آغاز کرد . اما از چند ماه بعد تحرکات بعضی ها علیه ایران شروع شد و تلاش های دعایی برای جلوگیری از رشد تخاصمات میان دوکشور به جایی نرسید . از سوی دیگر با افزایش تنش ها فشار بر مقامات و کارکنان سفارت ایران در بغداد نیز بالا گرفت . این فشارها سبب شد که به دنبال اخراج سفیر عراق از ایران در اسفند 1358 دولت عراق نیز به دعایی دستور داد که ظرف 48 ساعت خاک عراق را ترک کند .

چندی بعد از بازگشت دعایی به تهران از سوی بنی صدر رئیس جمهور وقت به عنوان سرپرست روزنامه اطلاعات تعیین شد ولی ایشان قبول این مسئولیت را به نظر و تایید رهبر انقلاب موکول کرد و در نتیجه بعد از صدور دستور رهبر انقلاب از اردیبهشت 1359 رسماً به عنوان سرپرست و نماینده امام کار خود در روزنامه اطلاعات را آغاز کرد.

دعایی بعد از قبول این مسئولیت کار خود را با جدیت در روزنامه اطلاعات آغاز کرد و تلاش کرد بدون تغییرات اتوبوسی فضای اطلاعات و نشریات وابسته به آن را با انقلاب همگام و همراه سازد . تزییق محدود نیروهای جدید به ویژه در تحریریه روزنامه و سایر نشریات با این هدف صورت گرفت . به عنوان مثال او مدیریت نشریه اطلاعات بانوان را به خانم زهرا رهنورد سپرد و یا از جلال رفیع و... برای سردبیری روزنامه دعوت به همکاری کرد .

بعد از واقعه انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی که به شهادت عده زیادی از مسئولان و از جمله برخی نمایندگان مجلس شورای اسلامی منجر شد و لزوم تکمیل کرسی های مجلس ، دعایی در انتخابات میان دوره ای مجلس شرکت کرد و با آرای مردم تهران به نمایندگی مجلس انتخاب شد . وی تا دوره ششم مجلس در مقام نماینده مردم تهران باقی ماند و از آن به بعد فقط اداره روزنامه اطلاعات را عهده دار بود . در دوران نمایندگی به رغم آن که کمتر در صحن علنی سخن می گفت و از این نظر با اعتراض برخی مواجه شد ولی در کمیسیون های مجلس و به ویژه کمیسیون های امنیت ملی و امور خارجه فعال بود .

در طول سال های بعد از انقلاب دعایی علاوه بر انجام وظایفی همچون اداره موسسه اطلاعات و یا نمایندگی مجلس شورای اسلامی ، از جمله کسانی بود که وظیفه حل مسائلی که از طرق معمول به بن بست رسیده بود و دشواری هایی را در پیش پای نظام ایجاد کرده بود و نیز آشتی دادن نیروهای رنجیده از انقلاب با نظام را برعهده داشت .

در اواسط دهه 1360 با بروز اشکالاتی در زندان‌ها دعوایی از سوی رهبر انقلاب به همراه آقای مجید انصاری و... به عنوان اعضای هیأت رسیدگی به زندان‌ها انتخاب شدند. زندانیان سیاسی آن دوران از تاثیر بازدیدها و گزارش‌های تهیه شده از سوی این هیأت در تغییر وضعیت زندانیان آگاهند.

همچنین یک دیگر از اقدامات دعوایی قبل و ساطت برای برای بازگشت افرادی بود که به دلایل گوناگون بعد از حوادث سال 1360 به خارج از ایران رفته بودند و بعد از چندی تصمیم به بازگشت به کشور گرفته بودند. احمدعلی بابایی، حاج محمد شانه چی و... از جمله این افراد بودند که با توجه به سابقه مبارزاتی آنها پیش از انقلاب و عدم مشارکت در حوادث آن سال‌ها دعوایی در نزد نظام برای بازگشت آنها کوشید.

او همچنین مرجع تظلم خواهی کسانی بود که بنا به دلایلی حقوق خود را از دست رفته می‌دیدند. نمونه ابرز آنها مرحوم دکتر امین ریاحی عنصر فرهیخته‌ای بود که بنا به قانون به دلیل عضویت در کابینه‌های قبل از انقلاب از دانشگاه اخراج و حقوق بازنشستگی وینیز قطع شده بود. مشکلات دکتر ریاحی با پی‌گیری‌های متعدد و طولانی مدت دعوایی سرانجام حل شد و از این نمونه‌ها بسیار بودند. همچنین باید به مراجعات متعدد از وسی خانواده‌هایی اشاره کرد که برای رساندن صدای خود به گوش مسئولین نیاز به واسطه‌ای داشتند تا صدای آنها را به گوش مسئولان برساند. در همه این موارد این دعوایی بود که با روی گشاده از آنها می‌خواست تا مشکلات و خواسته‌های خود را نوشته و به دست او برسانند تا او نیز آن را به دست مسئولان مربوطه برساند. در این موارد نیز با فروتنی خاص خود می‌گفت: من که کاره‌ای نیستم و تنها یک نامه رسان بیش نیستم.

او در تمام دوران بعد از انقلاب چه در دوران سفارت و چه در مقام ریاست موسسه اطلاعات و چه در مقام نماینده مجلس هیچ‌گاه از بیت المال حقوقی دریافت نکرد. هیچگاه با اتومبیلی به جز پیکان تردد نکرد. خانه او در یک منطقه متوسط شهر و در معیاری پایین‌تر از حد متوسط جامعه بود. ساده زیستی و فروتنی و حسن معاشرت او زبانزد دوست و غریبه بود.

دعایی عنصری به واقع پاکدست و به تمام معنا بری از الودگی‌های مالی و اقتصادی بود. او نه تنها در مورد خود این سخت‌گیری را داشت که تن به اینچنین آلودگی‌هایی ندهد و زندگی خویش را به مال حرام نیالاید بلکه این سخت‌گیری را در باره فرزندان هم داشت و آنها را نیز از چنین کارهایی پرهیز می‌داد و باز می‌داشت.